

بنام خدا

چقدر مرثیه باید خواند!؟

زمین تنگ است و

آسمان کوتاه

شادمانی،

آشتی،

لبخند

از ما دور و

غم،

ستیز،

آه،

با ماست همراه

و ما

در این تنگنای وحشتناک

اسیر شیاطین جهل و بیدادیم

هوا پُر است ز مولکولهای تزویر،

غبار دروغ،

ریا

نفس نمی توان کشید!

سینه ها تنگ است

در این هوای آلوده

سبز، خاکستری است

زمین پُر است ز گامهای تبختر فرعونى

زمین پُر از سنگ است

ز چشمه های معرفت و دانایی

آب نمی جوشد

و دشتهای سبز و وسیع آرامش

زیر گامهای شیاطین

چه خشک شده است و بی حاصل!

و ما،

بر گرده های زخمی خویش می کشیم

سنگها و صخره ها را

منزل به منزل

در این شوره زار

که دستها به جای بخشش

و چشمها به جای افقهای سبز و آبی

پُر از فریب است

چقدر عشق غریب است!

در این شوره زار

آرزوها به خاک پیوسته است

به جای بال

بر تن پروانه ها،

قناریها

دستهای آهنین رسته است

و آسمان

به جای پر عنقا

از پر مگسها پُر است

و شعرها

به جای رهایی

پر از واژه های دست و پا بسته است

اینجا زمین و آسمان وارونه است

و شیاطین جهل

بر پشت اشتران

حفظ تلخ جهل را

به جای سیب سرخ دانایی

عرضه می کنند

و چشمها

شگفت زده،

ناباورانه

براین جهالت بی انتها می نگرند

و هیچکس

حتی کودک دبستانی

حفظ را سیب نمی داند

چقدر مرثیه باید خواند خدایا!؟

رنجها و دردهای بسیار

آبستن کدام مولود است
که با آرزوی سبز و دیرپای آن
انتظار سخت تولد آنرا
تا روز موعود

تاب بیاوریم

روزی که

از درختها،

در خانه‌ها،

کوچه‌ها،

و باغها

سیبهای رسیده فرو افتد

و بی حضور شیاطین جهل و بیداد

قامتها راست گردد.

صدیقه و ستمی